



## نگاهی به فیلم «گلچهره»

(سحر عصر آزاد)

«گلچهره» یک فیلم گرم و روان از فیلمسازی است که همواره با فیلم‌های سرد و شخصی در حاشیه سینمای ایران حرکت کرده، اما بالاخره موفق شد فیلمی بسازد با روایتی گرم که در عین حال عشق و سینما را به هم پیوند می‌دهد.

وحید موسائیان با فیلم‌هایی مثل «خاموشی دریا»، «آرزوهای زمین»، «خانه روشن» و ... به عنوان فیلمسازی در ذهن مخاطبان آثاری ماندگار با پرداختن به مضامینی چون تنهایی، غربت و انزوای بشر بیشتر در پی ثبت تصویری از انسان مدرن امروز بر دورنمایی از مسائل اجتماعی است. به همین دلیل بیشتر فیلم‌های او با کاراکترهای محدود بیش از هر چیز یادآور آدم‌های تنها و تک‌افتاده‌ای هستند که هرچند به پيله خود پناه برده‌اند اما به علت آگاهی از موقعیت‌شان رنج می‌کشند و این تلخی در کلیت فیلم‌ها قابل برداشت است.

«گوشواره» هم که تلاشی برای خروج از این دایره بسته و ورود به حیطه سینمای کودک و نوجوان بود نتوانست این قالب خودخواسته فیلمساز را بشکند. هرچند دستمایه‌هایی چون تکیه بر قصه‌ای از هوشنگ مرادی کرمانی با همه ظرافت‌های نوید فضایی گرم و دلپذیر از روابط آدم‌ها از نقطه دید قهرمان کودک فیلم را می‌داد.

اما این فیلم بیش از هر چیز از نقطه‌ای ضربه دید که نادیدنی، اما در جزئیات کار جاری بود و آن هم نبود دغدغه این چینی در فیلمساز یا حداقل عدم انتقال این دغدغه از طریق فیلم به مخاطب بود. به همین دلیل «گوشواره» نه توانست به فضای ملموس قصه‌های مرادی کرمانی نزدیک شود نه متعلق به دنیایی باشد که مخاطب از فیلمساز در ذهن داشت.

«گلچهره» در انتخاب سوژه و قصه اولیه واجد همین خودزنی همیشگی فیلمساز در فاصله گرفتن از جریان‌های روز سینما و مسائل مبتلابه و البته مخاطب‌پسند است. همانطور که در دیگر فیلم‌های او هم این دیدگاه وجود داشت و در ساخت و پرداخت هم با فاصله گرفتن از قصه گویی منجر به فاصله گرفتن از مخاطب شد.

این بار بخش اعظم قصه به واسطه انتخاب قهرمان در افغانستان می‌گذرد. تکیه بر مسائل داخلی جغرافیایی پرالتهاب که این دغدغه فرامرزی با پیوند خوردن به (عشق به سینما) واجد جذابیتی خاص شده است.

داستان صاحب یک سالن سینما در شهر کابل که برای بازسازی سینمایش به آب و آتش زده و یک کارشناس را از ایران برای این کار همراه خود می‌برد، او که در بازگشت با از سر گرفتن جنگ‌های داخلی مواجه شده دست از کار برنمی‌دارد اما افتتاح سینمایش با حمله مهاجمان به خون کشیده می‌شود.

علاوه بر شخصیت‌پردازی گرم و ملموس اشرف‌خان و دوستان و همراهانش که با گره خوردن به

سینما و دغدغه فیلم و یادآوری آثاری از سینمای ایران جذابیت بیشتری پیدا می‌کند، شکل‌گیری خط طریف عشق بین اشرف‌خان و خانم پرستار همه مایه‌های مستعد برای یک روایت گرم و ملموس از عشق و سینما بر بستر جنگ و بحران و التهاب را دارد.

اینها مولفه‌هایی هستند که با هوشمندی نویسنده و فیلمساز هرچند بر مسیری آشنا از داستان‌گویی قرار گرفته، اما به جهت جغرافیا و پرداختن به مشکلات و معضلات کشور همسایه و مهمتر از همه باورپذیری این آدم‌ها در موقعیت و جایگاهشان می‌تواند مخاطب را درگیر و همراه کند و تازگی داشته باشد.

مثل سکانس پرتعلیق زنده‌به‌گور کردن فیلم‌های فیلمخانه برای حفظ آن‌ها از دست مهاجمان که به شکل بیرونی و درونی کشمکش و ماجرا را به بطن قصه و فیلم وارد می‌کند. هرچند پایان این قصه آشنا ناکامی در عشق و حفظ سرمایه‌های فرهنگی و عاطفی است، اما همراه کردن مخاطب با داستانی که می‌تواند مسئله و دغدغه‌اش نباشد در کنار ترسیم تصویری باورپذیر و دوست‌داشتنی از ملتی که تصویر چندان محبوبی در ذهنیت مخاطبان ندارند وجوه مهمی هستند که موسائیان موفق شده در فیلمش ثبت کند.

سحر عصر آزاد